

# جستاری در باب نهادشناسی ادبیات در افغانستان

## ولی پرخاش احمدی

دانشیار ادبیات فارسی و پژوهش‌های فرهنگی، دانشگاه کالیفرنیا در برکلی

پیشکش به احمد کریمی حکاک  
که در سایه روشن درک و دریافت گوهر  
سیال ادبیات فانوسی تابناک فراراهم نهاد.

در چند دهه اخیر، نظریه پردازان عرصه ادبیات‌شناسی و مطالعات فرهنگی نهادشناسی ادبیات و معاییر پژوهش‌های ادبی را همچون مقوله‌ای باارزش و پربار نگریده‌اند و فعالیت‌های شایسته‌ای برای تعریف و تبیین آن صورت داده‌اند. دانشورانی که به مقوله نهادشناسی ادبیات پرداخته‌اند، فرایند آفرینش و گسترش و، سرانجام، پذیرش ادبی را پدیده‌ای پیچیده می‌پندارند که نه به گونه‌ای مجرد، بل در آمیزش ژرف و گسترده با سپهرهای دیگر حیات جمعی مردمان هویدا می‌شود، از این سپهرها مایه می‌گیرد، و از درهم‌تنیدگی با آنها رنگ می‌پذیرد یا رنگ می‌بازد. به سخن دیگر،

Wali Ahmadi, "The Study of Literature as an Institution in Afghanistan," *Iran Namag*, Volume 5, Number 3 (Fall 2020), 71-88.

ولی پرخاش احمدی <ahmadi@berkeley.edu> دانش‌آموخته ادبیات فارسی دانشگاه کابل و دکتری ادبیات تطبیقی دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس و دانشیار ادبیات فارسی و پژوهش‌های فرهنگی در بخش مطالعات خاورمیانه دانشگاه کالیفرنیا در برکلی است. افزون بر مقالات متعددی که به انگلیسی و فارسی در نشریه‌های معتبر منتشر کرده است *Modern Persian Literature* *Converging Zones: Afghanistan: Anomalous Visions of History and Form* را نگاشته و کتاب *Persian Literary Tradition and the Writing of History* را ویراسته است. از ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴، مدیر و سردبیر مجله نقد و آرمان: در گستره فرهنگ و علوم اجتماعی بوده است.

“ادبیت” آثار ادبی همواره مدیون آمیزش و پیوند با عرصه‌های دیگر فرهنگ در زمینه تاریخی-اجتماعی بوده است. هرچند پیمان‌ها و گستره این آمیختگی و پیوستگی به سادگی قابل رؤیت نتواند بود، زیرا که رابطه ژرف ادبیات با پدیده‌های دیگر در سپهر فرهنگ و بازتاب دو سویه این رابطه به ندرت رابطه‌ای بسامان و مستقیم بوده است.

در برهه زمانی کنونی، خلاقیت فطری در هماهنگی با مبادی جمال‌شناسی و همراه با مایه‌های شور و عاطفه و ذوق و خیال و بهره‌وری از زبان و توانش‌های زبانی، سنگ بنای هرگونه کارکرد آفرینشگرانه ادبی تلقی می‌شود. امروزه باور همگانی چنین است که خلاقیت و آفرینش ادبی و هنری همزاد آدمی بوده است و پیشینه آن به آغاز حضور انسان در جهان برمی‌گردد. آنچه از نظر دور مانده این است که هرچند پرداخت ادبی همزاد انسان بوده، از پیدایش پدیده‌ای با نام “ادبیات” به منزله نهاد یا دستگاهی فرازمانی زمانی بسیار نمی‌گذرد و مفهومی به نام “ادبیات” پیشینه‌ای چندان دراز ندارد؛ نهادی و مفهومی که همواره و همیشه بهنجار و بسامان بوده و توانسته باشد حدود و ثغوری برای خلاقیت آگاهانه انسانی در قالب آثار منظوم و منثور ترسیم کند، مرزی برای درک و دریافت سرشت زیباشناختی نهفته در یک اثر بترشد، چندی و چونی محتوا و مضمون یک نبشته را در ترازوی سنجش نقادانه‌ای که خود آن را ایجاد کرده است سبک‌سنگین کند، معیبری برای انسجام قالب و شکل اثر پیش‌نهد، با استناد بر آثار پیشینیان و گزاره‌هایی از تاریخ ادبیات و تکیه بر ملاک‌های تحقیق و تدقیق علمی به تصحیح و تنقیح و تحشیه و ویرایش و پالایش گزینه‌ای از کتب کهن بپردازد، و افزون بر همه، چارچوبی وسیع در قالب مراکز علمی رسمی ادب‌پژوهی (فرهنگستان‌ها، انجمن‌های ادبی، دانشکده‌های ادبیات) برای ارزش‌گذاری همه‌پذیر فرایند آفرینش آثار ادبی ایجاد کند.<sup>۱</sup> با این وصف، اما، نهاد ادبی به منزله دستگاهی جاافتاده و نیرومند و ساختاری پذیرفته‌شده و معین

<sup>۱</sup> در زمینه پیدایش “ادبیات” و “ذوق ادبی” و در مفهوم عام‌تر آن، “هنر”، همچون نهاد نوین فرهنگی-اجتماعی در سال‌های اخیر آثار درخشنده‌ای نگاشته شده است. از جمله بنگرید به

Pierre Bourdieu, *Distinctions: A Social Critique of the Judgment of Taste*, trans. Richard Nice (Cambridge: Harvard University Press, 1984); Pierre Bourdieu, *Homo Academicus*, trans. Peter Collier (Stanford: Stanford University Press, 1988).

نیز بنگرید به مقالات گردآوری‌شده در دفتر زیر:

Jeffrey J. Williams (ed.), *The Institution of Literature* (Albany: SUNY Press, 2002).

کتاب زیر نیز پیش‌درآمدی نیکو در این زمینه تواند بود:

Vincent B. Leitch, *Cultural Criticism, Literary Theory, Poststructuralism* (New York: Columbia University Press, 1992), esp. 126-144.

هیچ‌گاه به گونه آشکار و آگاهانه درهم‌تنیدگی بنیادین خود را با انگیزه‌های کرانمند فرادبی پذیرا نمی‌شود که در سامان بخشیدن به مفهوم امروزین ادبیات و تعریف هویت آن سهم دارد. از همین رو، نباید انتظار داشت که این نهاد بتواند از منظر انتقادی به چند و چون نهادینه شدن خود توجه کند. برخلاف، دستگاه نهادینه‌شده ادبیات ساختمان مصنوع خود را رنگی از پایدگی و جاودانگی و صلابت و عظمت فرازمانی می‌زند و دیدگاه یا دیدگاه‌هایی را که با این‌گونه پندار موافق نباشد گزافه می‌خواند و به حاشیه می‌راند.

نبشته‌ای که در پی می‌آید بر آن است تا به گونه‌ای فشرده به کارکردهای یک تن از ادیبانی توجه کند که نقشی بسزا در پیدایش و گسترش نهادی در افغانستان داشته است که دیدگاه امروزینه درباره ادبیات را در چند دهه آغازین سده چهاردهم هجری خورشیدی رقم زده است. ناگفته پیداست که پرداخته‌های شعر و نثر فارسی دری در افغانستان پیشینه‌ای هزارساله دارد. با این همه، ادبیات فارسی به منزله نهاد اجتماعی و فرهنگی جدید حضوری بیشتر از صد سال در این سرزمین نداشته است. پاره‌ای از آنچه در مقالات کنونی بدان پرداخته شده، محصول گفت‌وگو و مباحثات نگارنده با آریا فانی بوده است. رساله دکتری محقق نکته‌یاب و سنجشگر، آریا فانی، در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بی‌گمان مفصل‌ترین، ناب‌ترین و دقیق‌ترین پژوهشی است که در زمینه نهادشناسی ادبی و تاریخ تطور این فرایند در پهنای فرهنگی زبان فارسی تاکنون به رشته تحریر درآمده است. بایسته خواهد بود که رساله راهگشای برگرفته هرچه زودتر اقبال چاپ یابد.<sup>۲</sup>

دو دهه پسین سده سیزدهم هجری خورشیدی (دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی) آستان تحول و تغییر ژرفی در ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان بود. عرصه فرهنگ نیز از روند این تحول دور نماند. شعر و نثر فارسی که در قرن پرتلاطم قبلی و همزمان با فروریختن شیرازه‌های قدرت مرکزی سیاسی و استحکام اجتماعی دستخوش نابسامانی و انحطاط و انقراض شده بود، با انتشار جریده *سراج الاخبار* فضایی برای نمو دوباره یافت و جریان‌های نیرومند نوینی پدید آمدند.<sup>۳</sup> در برگ‌های

<sup>۲</sup> بنگرید به

Aria Fani, "Becoming Literature: The Formation of Adabiyāt as an Academic Discipline in Iran and Afghanistan (1895-1945)" (Ph.D. Dissertation, University of California, Berkeley, 2019).

<sup>۳</sup> *سراج الاخبار* حدود هفت سال (۱۲۹۰-۱۲۹۷ش/۱۹۱۱-۱۹۱۸م) به گونه پیوسته در کابل به مدیریت محمود طرزی (۱۲۴۵-۱۳۱۴ش/۱۸۶۶-۱۹۳۵م) منتشر می‌شد.

این دوهفته نامه بود که نشر جدید فارسی، در تقابل با نشر منشیانهٔ قلبی که کم‌وبیش دربار از آن حمایت می‌کرد، به مرحلهٔ جدیدی گام نهاد. همچنین، شعر فارسی افغانستان که هنوز به گونه‌ای فراگیر دنباله‌رو راه و رسم سبک هندی بود دچار تغییر شد و به درنوردیدن راه‌هایی تازه و کمتر کوبیده‌شده روی آورد.<sup>۴</sup>

محمود طرزی در مقالات متعددی که در زمینهٔ ادبیات در *سراج الاخبار* قلم زد، راهکار نویینی را در عرصهٔ پرداخت ادبی فراراه نویسندگان و شاعران افغانستان نهاد و کوشید خوانش و نگرش دیگرگونه‌ای از تولید ادبی به دست دهد. محققان و پژوهشگران ادبیات در افغانستان طرزی را گشایندهٔ راه و رسم جدیدی در شعر و نثر می‌شناسند و او را پدیدآورندهٔ راستین ادبیات نوین این کشور می‌نامند.

در روزگاری که تأثیر سبک هندی، به ویژه سبک میرزا عبدالقادر بیدل، سایهٔ عظیم خود را بر شعر فارسی افغانستان گسترده بود، در روزگاری که نشر فارسی در هاله‌ای از غموض و پیچیدگی در قالب سجع و قوافی نامأنوس و اسالیب نگارش کهن نگاشته می‌شد، در روزگاری که هنوز مجالس استقبالیه و بر پا کردن عرس و چله‌نشینی دال بر فخامت و علؤ مقام ادبی بود، *سراج الاخبار* زمینه‌ساز طرحی جدید و شیوه و شگردی نوین در آفرینش شعر و نثر خلاقه شد. بشیر سخاورد در یکی از فراگیرترین پژوهش‌هایی که تاکنون دربارهٔ طرزی نوشته شده است، چنین می‌آورد:

طرزی جدال بزرگی در مقابلش داشت و آن جدال با ادیبان منشی و شیوهٔ نگارش آنها بود و ادبیاتی که می‌توان آن را "هنر برای هنر" تلقی کرد. طرزی با سماجت می‌خواست این ادبیات به‌درنخور برای جامعه را به ادبیات "هنر در خدمت مردم" تبدیل کند. باید گفت که در آغاز در این راه موفقیت چشمگیری نداشت، چون ادبیات منشیان از ادبیات فاخر—گویا طرازی برتر—نمایندگی می‌کرد و طرزی می‌خواست آن را به ادبیاتی ساده که هر دانشجو بتواند به درک آن موفق شود مبدل سازد. یعنی مردی آمده بود تا برج عاج سخن را از ریشه برکند. [مخالفان] طرزی این تمایل به ساده‌نویسی را حمل بر عدم دانش او از زبان فارسی می‌کردند، زیرا او تمام

<sup>۴</sup> دربارهٔ طرزی و *سراج الاخبار* بنگرید: مقالات محمود طرزی در *سراج الاخبار افغانیه*، به کوشش روان فرهادی (کابل: مؤسسهٔ بیهقی، ۱۳۵۵). نیز بنگرید به بشیر سخاورد، *طرزی و سراج الاخبار* (تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۶). به انگلیسی، منبع زیر مفید است:

May Schinasi, *Afghanistan at the Beginning of 20th Century: Nationalism and Journalism in Afghanistan, a Study of Seraj al-Akhar (1911-1929)* (Naples: Instituto universitario orientale, 1979).

ایام جوانی خود را در ترکیه گذرانده و از گستره زبان فارسی دور [مانده] بود. طرزی این حقیقت را انکار نمی کرد، اما در عین حال می دانست که این دوری از سیطره جزم و دستوری زبان مندرس اما فاخر ادبی به سود ادبیات افغانستان است و راه نوینی برای آن معرفی می کند، راهی که ادیب را از برج عاج بیرون می برد و به میدانش می کشد تا در محضر عام پیامش را به مردمش و نه به یک عده معدود نخبه برساند. او به طرفداران برج عاج سخن می گفت که پینه های نوینی بر لباس فاخر، اما مندرس، قدیم اند.<sup>۵</sup>

در پرتو تأثیرگذاری آرای طرزی بر فرهنگیان روزگارش، شاعران جوانی همچون عبدالهادی داوی (پرشان) و عبدالرحمن لودین (کبریت) سروده هایی با پیام اجتماعی و سیاسی می نوشتند، شاعرانی که از پیشروان کاروانی بودند که می توان آن را "شعر متعهد" آن دوره مشخص خواند. *سراج الاخبار* در انتشار این سروده ها تلاش می ورزید. این اشعار نجوای احساس جوانانی بود که از فضای بسته و تنگی که از دیرباز در کشور حاکم بود، گلایه می ورزیدند و راهکردهای نوینی را برای جامعه خویش می جستند. "پرشان" در مخمس معروفی، که گویا خطاب به پادشاه سراج الملة والدین امیر حبیب الله (ح. ۱۲۸۰-۱۲۹۸ ش) است، چنین نوشت:

در وطن گر معرفت بسیار می شد، بد نبود  
چاره این ملت بیمار می شد، بد نبود  
این شب غفلت که تارومار می شد، بد نبود  
چشم پُر خوابت اگر بیدار می شد، بد نبود  
کله مستت اگر هشیار می شد، بد نبود

روز و شب چون لنگ و شل در آشیان بنشسته ای  
یا دماغ و فکر را بیهوده بی جا خسته ای  
دور از احباب رفته، با عدو پیوسته ای  
بر امید کارهای دیگران دل بسته ای  
گر تو را همّت مُمدّ کار می شد، بد نبود

نگاه تازه و بدیعی که طرزی درباره ادبیات تبلیغ می کرد و بر پهنای کمی و ژرفای کیفی آن می افزود، در سخن "کبریت" نیز به نیکویی بازمی تابد، آنجا که شاعر به

<sup>۵</sup> سخاورد، طرزی و *سراج الاخبار*، ۱۱۵.

هم کسوتان خویش توصیه می‌کند که از مضامین مرسوم و قراردادی سنتی پرهیز کنند و سخن از "علم و فن" گویند و مقصود خود را به گونه "سهل و حسن" بیان دارند:

از علم و فن می‌گو سخن، در خانقاه و انجمن  
بیهوده نگشایی دهن در وصف گلزار و چمن  
وز علم و حکمت بحث‌ها، بنویس و برخوان بر مَلا  
کن مدح فن را دایما، مخروش از سرو و سمن  
زیرا که در میدان بسی برده مضامین هر کسی  
ننهاده جز خار و خسی از بهر شعر تو و من  
پس چون سخن باشد چنین، بر فن قناعت می‌گزین  
برخوان به بیدل آفرین، بگذار اشعار کهن  
معنی اشعار جدید این است می‌باید شنید  
کز هر چه مقصودت پدید آید بگو سهل و حسن

حتی شاعران کهن‌سرایي که تعبیرشان از شعر و مسئولیت شاعرانه قبلاً به نهایت محدود و کم‌رنگ می‌نمود، به ارزش‌های جدیدی که طرزی در شعر عنوان می‌کرد جداً توجه ورزیدند و گاهی تا آنجا جلو می‌رفتند که سروده‌های پیشین خود را از پرویزن تنقید و تردید می‌گذراندند. عبدالعلی مستغنی (۱۲۵۲-۱۳۱۲ش) که از شاعران مطرح روزگار بود و در درک دقایق شعر کهن مایه‌ای بسیار داشت و دیگران به او به دیدهٔ اکرام و احترام می‌نگریستند، در شعری که در *سراج‌الآخبار* از او منتشر شد، خواننده را به تلاش و تکاپو می‌طلبد و به آموختن "علم و فن" فرامی‌خواند. او صریحاً شعری را می‌نکوهد که هنوز در بند "موی میانی" و "چاه ذقنی" و "خال و خط" معشوق است. او چنین می‌سراید:

نی شعر سرا باش و نه ربط سخن آموز  
جهدی کن و از بهر وطن علم و فن آموز  
نی موی میانی و نه چاه ذقنی گوی  
علمی که به کار آیدت، ای جان من، آموز  
چوگان ز تفنگی کن و گویی ز گلوله  
نی زلف چو چوگان و نه گوی ذقن آموز  
کاهل مشو و بی‌هنر از خانه‌نشینی  
چون ریل پی علم و هنر تاختن آموز

دیدگاه طرزی درباره ادبیات و مسئولیت شاعر و قلمزن امروزین، از جهت‌های گوناگون، با دیدگاه هم‌عصرانش در ایران، که انقلاب مشروطه را تازه تجربه کرده بود و بستر اجتماعی آفرینش ادبی در آن دیار با شرایط افغانستان همانندی داشت، به گونه شگرفی همخوانی دارد.<sup>۶</sup> نقش طرزی در فرایند تجدیدخواهی در ادبیات افغانستان و تأکید روی مسئولیت اجتماعی شاعر تردیدناپذیر است. اما طرزی در پدیدآیی نهاد ادبیات و شکل دادن به سازه‌های بنیاد یا دستگاهی فراگیر برای گنجایش و پذیرش نظام‌مند پرداخته‌های ادبی—در مفهومی که در آغاز این مقال بدان اشارت رفت—نقشی نه چندان تابناک داشته است؛ هر چند تلاش او را در این راستا نمی‌توان به هیچ‌وجه نادیده گرفت.

چنان که گفته آمد، طرزی در آثار خویش بیشتر روی مضمون و محتوای ادبیات تأکید می‌ورزید و دغدغه بینش نظری‌اش درباره ادبیات محتوامحور بود. طرزی می‌پنداشت که محتوای شعر جوهر اصلی آن را می‌سازد. سروده‌های خود طرزی با آنکه قالبی هموار و استوار دارند، نمونه‌های نیکویی از سادگی و بی‌پیرایگی شعر محتوامحور محسوب می‌تواند شد:

وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت  
وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت  
وقت اقدام است و سعی و جدّ و جهد  
غفلت و تن‌پروری بگذشت و رفت<sup>۷</sup>

طرزی، اما، بدین باور بود که پیام نهفته در شعر لازمه هستی‌شناختی خلاقیت شاعرانه محسوب می‌شود. به پندار طرزی و هم‌رایانش، سنت‌ها در روزگار جدید باید بازخوانی شوند و ادبیات، مثل هر پدیده دیگری، به نقد و نگرش نقادانه بپردازد. از همین رو، این محتوا و مضمون است که سرشت و جوهر اصلی شعر را سامان می‌بخشد و آن را عنصری پویا و زاینده در گذار جامعه به چیزی بدل می‌کند که

<sup>۶</sup> احمد کریمی حکاک فرایند تحول شعر فارسی در آغاز قرن بیستم و گذار به شعر نیمایی در ایران را به گونه موجز و دقیق در کتاب راهگشای زیر به کاوش گرفته است:

Ahmad Karimi-Hakkak, *Recasting Persian Poetry: Scenarios of Poetic Modernity* (Salt Lake City: University of Utah Press, 1995).

نیز بنگرید به ماشاءالله آجودانی، *یا مرگ یا تجدید: دفتری در شعر و ادب مشروطه* (چاپ ۴؛ تهران: نشر اختران، ۱۳۸۷)؛ سید مهدی زرقانی، *چشم‌انداز شعر معاصر ایران* (تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۳)، به ویژه فصل ۳، ۱۵۰-۱۵۹.

<sup>۷</sup> محمود طرزی، *پراکنده: مجموعه اشعار* (کابل: مطبوعه عنایت، ۱۳۹۴/ش ۱۹۱۵م)، ۱۱۸.

مراتب و مراحل پیشرفته تر تاریخی انگاشته می شود. افزون بر این، نباید از یاد برد که نگاه کردن به پرداخته های ادبی از منظری نظام مند و کم و بیش منسجم و هماهنگ آن گاه می تواند معیاری دانسته شود که کانون یا کانون های آموزش تخصص ادبی با تمرکز بر پاره های ملاک های پذیرفته شده برای سنجش ارزش ادبی نهفته در آن آثار پا گیرد، نهادینه شود و به برگ و بار نشیند. ناگفته نگذیریم که در روزگاری که طرزی می نوشت و با جسارت به نظریه پردازی ادبی و فرهنگی می پرداخت، کانونی چنین در افغانستان، و چه بسا در سراسر جغرافیای پهناور زبان فارسی، هنوز چنان که شاید نضج نگرفته بود و گامی براننده و در خور تأمل برای ایجاد آن نیز برداشته نشده بود. از همین روست که تأکید طرزی و هم نظرانش روی اصل محتوامحوری شعر و ادبیات در مجموع و تقلیل آن تا حدّ پیامی ساده و بی پیرایه توجیه می شود.

باری، سازه های راهی نوین در زمینه ادبیات شناسی در افغانستان را در برگ های جریده *سراج الاخبار* می توان تشخیص داد، اما گام های نخستین برای بنیادگذاران نهادی که تولید پرداخته های ادبی را انسجام بخشد و ساختار آنها را مرزبندی کند و سپس بدان ها معیار و ملاک سنجش ورانه بیفزاید و این معاییر و ملاک ها را رنگی از صلابت زند، به تلاش و تقلای گاه آگاهانه و گاه ناخودآگاه تنی چند از اساتید هم روزگار طرزی برمی گردد؛ اساتیدی که هر چند مقام و منزلتی را که طرزی داشت به دست نیاوردند، ولی با شکیبایی فراوان ادبیات را هم از ساحت محتوامحوری محض و هم از ساحت ذوق محوری محض فراتر بردند، نخل پژوهش ادبی در کشور را تا آنجا که مقدور بود به برگ و بار رساندند، و نسلی از سخنوران و ادبایی را پروردند که تا دهه های پسین به حراست نهاد ادبی پرداختند. آنچه در پی می آید به اختصار به کارنامه یکی از این اساتید اشارت می کند.

ملک الشعرا قاری عبدالله از اثرگذارترین سرآمدان گستره ادبیات معاصر افغانستان بود که با تدریس، تحقیق، و تتبع مدام، همراه با گروهی از هم رأیانش، پایه های بنیادین ساختار ادبیات و ادب پژوهی را در کشور نهادند و با نگارش، پژوهش و آفرینش ادبی خویش گام های نخستین ولی پُرباری را برای نهادینه ساختن ادبیات جدید برداشتند. استادی همچون قاری خود محصول و فرآورده سنت پذیرفته شده روزگار خویش بود و بر سازه های ادب کهن به گونه شگفتی زایی احاطه داشت. قاری عبدالله سال ها در لیسسه (دبیرستان) حبیبیه، که نخستین مدرسه نوین در کابل بود، به تدریس پرداخت و در نوشتن کتاب های ادبیات مدارس تلاش ورزید و در طرح ریختن انجمن ادبی کابل نیز نقشی براننده داشت. پسان تر، تنی چند از اساتیدی که دانشکده ادبیات را



در دانشگاه تازه‌بنیاد کابل پایه گذارند، خود از محضر ملک‌الشعرا قاری کسب فیض نموده بودند و راهی را که قاری برای نخستین بار در تدریس ادبیات در کشور آغازیده بود، در دانشگاه ادامه دادند و در پرورش نسلی جدید از معلمان مدارس و استادان دانشگاه مجدانه می‌کوشیدند. بدین گونه، ادیبی همچون قاری در واقعیت امر پُلی بود میان سنت ادبی کهن و ادبیات جدید، ادبیاتی که در قالب نهاد نوین ادبی که در نتیجه تلاش بزرگانی همچون قاری تازه جان گرفته بود و با شتاب فراوان وسعت می‌یافت و پهنای پذیرفت. به پندار من، اهمیت کار بزرگانی چون ملک‌الشعرا قاری اگر نه برتر، که هیچ‌گاه کمتر از کارنامه طرزی و هم‌فکرانش در متغیر ساختن روند رشد ادبیات معاصر افغانستان و پرورش ادیبان جدید نبوده است. افزون بر آن، اگر روش طرزی در سرعت بخشیدن روند اشاعه معارف و آموزش و مطبوعات نوین مؤثر می‌نمود، مساعی قاری در بنیاد گذاردن نهادی ادبی که از درون این معارف نوین سر برافراشت، سازنده و برآزنده بود.

قاری عبدالله (۱۲۴۸-۱۳۲۲ ش/۱۸۶۹-۱۹۴۳ م) در خانواده‌ای که بیشتر اعضای آن حافظ قرآن بودند، متولد شد و مقدمات علوم جاری را از یکی از نام‌آورترین نحوین آن روزگار، حافظ جی صاحب وردک، فرا گرفت. قاری علوم ادبیه عربی، فقه، اصول، منطق، کلام و حکمت قدیم را در زادگاه خود، کابل، آموخت و هم‌زمان با آن، قرآن را با تجوید و احکام حفظ کرد و به خوشنویسی و به‌ویژه خط نستعلیق روی آورد. نخستین قصیده قاری نیز اندرین روزگار سروده شده است، با مطلع

ای خال چون سپند ترا مجمر آفتاب  
آتش زده‌ست شعله حسنت در آفتاب

آوازه فضیلت و شایستگی قاری در پایتخت اریکه‌نشینان قدرت را بر آن داشت تا او را در حلقات فرهنگی رسمی وابسته به دربار جذب کنند. دیری نگذشت که امیر عبدالرحمن خان (ح. ۱۲۵۹-۱۲۸۰ ش/۱۸۸۰-۱۹۰۱ م) قاری را به سمت مشاور علمی و ادبی دربار گماشت. برای سالیان دراز، قاری مربی و آموزگار فرزندان امیر (حبیب‌الله خان و نصرالله خان) بود و سروده‌هایی چند در مدح پادشاه (ضیاء المله والدین) و ستایش فرزندان سرود و در سفرهای شاه و شاهزادگان به هندوستان و عربستان آنها را همراهی کرد. در روزگار سلطنت امیر حبیب‌الله خان نیز وابستگی خویش به دربار را حفظ کرد و هم‌زمان با تدریس شهزادگان، در مدرسه‌های تازه‌بنیاد حبیبیه و حربیه در مقام "معلم ادبیات" به آموزگاری ادامه داد.

غلام حسین فرمند در یکی از مفصل‌ترین پژوهش‌هایی که دربارهٔ ملک الشعرا قاری عبدالله و عبدالحق بیتاب که پس از وفات قاری به مقام ملک الشعرا پی رسید تاکنون نوشته شده چنین می‌آورد:

موصوف [قاری] مدت چهل سال در [مدرسهٔ حبیبیه] و مکتب حربیه و سایر مدارس عالی که بعداً در کشور تأسیس گردید، با کمال دیانت، حُسن اخلاق و رویهٔ نیکو به تعلیم و تدریس فرزندان این آب و خاک مشغول بود. در فواصلی از این زمان، مدتی در دارلتألیف وزارت معارف به کار تألیف و تدوین کتب درسی برای صنوف مختلف و هم تصحیح کتب مؤلفه و مصنفهٔ وزارت معارف زحمات فراوانی را متحمل شد و اوقاتی را صرف کرد که مدت‌ها تدریس آنها در مکاتب و معارف کشور دوام داشت و هنوز هم به مثابه سرچشمه‌های سودمند طرف استفادهٔ علاقه‌مندان آن قرار دارد.<sup>۸</sup>

افزون بر آن، به گفتهٔ فرمند، "مرتبهٔ علمی و جایگاه ادبی قاری به آن مرحله از تشخص و اعتبار رسیده بود" که با پیشنهاد نظارت معارف وقت (که پسان‌تر به وزارت معارف ارتقا پیدا کرد) و منظوری پادشاه، قاری به عضویت "انجمن علمیه" درآمد، انجمنی که بخش مهم کار آن "ملاحظه و معاینهٔ مراحل ترقی معارف کشور" بود. بدین ترتیب، قاری عبدالله از آغاز در تدوین و ترتیب آنچه در نظام تدریسی کشور از دهه‌های آغازین سدهٔ پیشین تا امروز، زیر نام "ادبیات" پخش می‌شود و گسترش می‌یابد، نقش اساسی داشته است. بی‌جهت نیست که فرمند را باور این است که قاری عبدالله به مدد

پویش و تلاش خستگی‌ناپذیر بر علوم متداولهٔ زمان، به‌ویژه دانش‌ها و فنون وابسته به شعر و ادب زبان فارسی و عربی تسلط حاصل کرد [و] رسالت و وجوبه‌اش [=وظیفهٔ واجبش] را در برابر جامعه و ملت، با سرایش اشعار پُرپیام، تألیف و تدوین کتب ارزشمند، پژوهش‌ها و ترجمه‌های علمی و ادبی، و بالاخره تعمیم و ترویج دانش و فرهنگ از طریق تدریس در مکاتب و مدارس کشور، و هم‌راهنمایی استعدادهای نوخاسته، به شایستگی انجام داد و به حق صدرنشین حلقهٔ ادیبان و فرهنگیان روزگارش گردید.<sup>۹</sup>

<sup>۸</sup> غلام حسین فرمند، دو ملک الشعرا هم‌روزگار: قاری و بیتاب (کابل: ریاست فرهنگ و ادب، وزارت اطلاعات و فرهنگ، ۱۳۸۵)، ۳۷.

<sup>۹</sup> فرمند، دو ملک الشعرا هم‌روزگار، ۳۸.

سرور گویا اعتمادی در پیشگفتاری بر کلیات قاری، که پس از درگذشت شاعر منتشر شد، چنین می نویسد:

مرحوم قاری در فن شاعری شهره روزگار خود و به استادی نزد معاصرین خود مسلم بوده و در تاریخ ادبیات افغانستان مقام مشخصی برای خود اختیار کرده و در عرصه ۲۰۰ سال که دوره فترت علمی و ادبی افغانستان بوده، شعرایی که گاه و ناگاه ظهور و سخن سرایی کرده‌اند، هیچ کدام غزل را به اسلوب متأخرین از قاری خوب‌تر و شیرین‌تر و فصیح‌تر نگفته و به عقیده ما حتی هیچ‌کس در این سبک به پایه والای او نرسیده، در مرثیه و استخراج ماده تاریخ وجود منحصر به فرد بوده... این است که وجود قاری مرحوم آخرین ستاره این افق و واپسین شمع انجمن ادب و دانش باستان و یکی از بهترین نماینده‌های سبک شعرای متوسطین و متأخرین آسیای وسطی در این کشور کوهستانی بوده است، زیرا شیوه شیوا و سبک ملیح و گیرای او در شعر و انسجام او در غزل و قصیده فصیح‌ترین ترجمان و بارزترین مؤید مدعای ماست.<sup>۱۰</sup>

محمد حیدر ژوبل نیز در اثر خویش، تاریخ ادبیات افغانستان، قاری را از استادان بزرگ رشته‌های علوم عربی و ادبی مملکت می‌خواند که "در عالم شعر و ادب و نثر و نظم و تحقیقات ادبی استاد بزرگ [در] افغانستان بود [و] باب تحقیقات ادبی را به شیوه جدید در مملکت گشود و محقق بزرگ به شمار می‌آید."<sup>۱۱</sup> میرغلام محمد غبار در کتاب مختصر تاریخ ادبیات افغانستان دوره محمد زایی‌ها در باره قاری چنین می‌نگارد: "از اساتید شعراء و فضلاء عهد امیر حبیب‌الله خان و در عالم شعر و ادب معروف عالم ادبی افغانستان بود. قاری در ادب فارسی و عربی تسلط داشت و خط خوش می‌نوشت." غبار سپس می‌افزاید: "[قاری] عمرش را در تدریس و تعلیم اولاد مکاتب و تصانیف و تراجم کتب درسی و ادبی به سر رسانید و تقریباً هرژده رساله و کتاب درین موضوع نگاشت که اغلباً به طبع رسیده."<sup>۱۲</sup>

پایه‌گذاری و گسترش معارف نوین و شیوه‌های جدید آموزش و پرورش در افغانستان

<sup>۱۰</sup> گویا اعتمادی، "کنفرانس سوانح استاد،" در کلیات قاری، به کوشش پاینده محمد زهیر (کابل: ریاست تألیف و ترجمه وزارت معارف، کابل، ۱۳۳۴)؛ برگرفته از قاری عبدالله، عزلیات ملک الشعراء، به اهتمام عفت مستشارنیا (تهران: نشر عرفان، ۱۳۷۹)، ۹۹.

<sup>۱۱</sup> محمد حیدر ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان (چاپ ۳؛ کابل: انتشارات میوند و کتابخانه سبا، ۱۳۸۲)، ۲۹۱.

<sup>۱۲</sup> میرغلام محمد غبار، تاریخ ادبیات افغانستان دوره محمد زایی‌ها (کابل: بی‌نا، ۱۳۳۰)، ۹۶.

در دوره سلطنت شاه امان‌الله (۱۲۹۸-۱۳۰۸ ش/۱۹۱۹-۱۹۲۹م)، هر چند وسعت و گستردگی فراگیر نداشت و در دوره‌های بعد از سرعت آن تا حدی کاسته شد، در چینه‌های تازه‌ای به روی شهروندان کشور و به‌ویژه شهرنشینان گشود و سطح سواد، در مقایسه با سده‌های پیش‌تر و البته نه در میزانی که شاید، چندین مرتبه بیشتر شد. پرداخته‌های آموزشی قاری عبدالله در زمینه تألیف و تدوین کتب برای تدریس ادبیات در این دوره در نهادینه‌سازی و پخش و اشاعه آنچه امروزه در افغانستان ادبیات خوانده می‌شود بسیار سازنده و براننده بوده است. بیرنگ کوهدامنی به درستی نوشته است که «قاری عبدالله در شرایطی دست به تدوین، تألیف و تبویب این آثار زده است که ما در زمینه کتب درسی برای شاگردان معارف دست خالی بودیم. تازه مکتب‌ها و مدرسه‌ها بنیاد یافته بود، اما از کتب چاپ‌شده خبری نبود. قاری ملک‌الشعرا با حوصله فراوان علمی در زمینه کارهای درخور اعتنا و ارجمند ارائه داده است.»<sup>۱۳</sup> افزون بر کتاب‌های قرائت فارسی که قاری عبدالله برای مدارس ابتدایی و متوسط افغانستان تألیف کرده بود، کتاب‌های تدریسی *کلید‌الصرف عربی، املا و اصول تنقیط* (در زمینه نشانه‌گذاری)، *صرف و نحو، تاریخ ادبیات عرب، تاریخ ادبیات فارسی، قواعد ادبیه، المنهج‌الجدید، مفتاح‌الصرف و مفتاح‌النحور* را باید نام برد.

قاری عبدالله در سال‌های واپسین حیات خود از تدریس در مدارس بازنشسته شد، ولی در انجمن ادبی کابل به تحقیق پرداخت. همزمان با آن، رساله‌ها، مقالات و کتاب‌های متعددی در زمینه‌های دیگر ادبیات شناسی همچون تاریخ ادبیات، معانی و بیان، بلاغت، نقد ادبی، منطق، و فقه‌اللغه منتشر کرد که به روشنی احاطه گسترده و دانش عمیق او را در عرصه پژوهش و تحقیقات ادبی نشان می‌دهد. از این میان باید از دو رساله زیر به ویژه یاد کرد: «معانی و نقدالشعر» در گستره بلاغت، و «محاكمه در بین خان آرزو و صهبایی». رساله اخیر در دفتر کلیات قاری آمده است که در سال ۱۳۳۴ش از طرف ریاست دارالتألیف وزارت معارف افغانستان در ۵۱۳ صفحه منتشر شد. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در کتاب *تنبيه الغافلین فی الاعتراض علی اشعار الحزین* به نقد موشکافانه شعر حزین لاهیجی پرداخته است و امام قلی صهبایی پسان‌تر در کتابی با عنوان *قول فیصل نقد خان آرزو* را به دایره نقد کشیده است. ملک‌الشعرا قاری در رساله «محاكمه» بر آن است که بین این دو اثر به دوری بپردازد و آرای خان آرزو و صهبایی را در ترازوی سنجش بنهد و سبک سنگین نماید. ارزش این رساله نه فقط در نکته‌یابی‌های دقیق و باریک‌بینی‌های قاری است که

<sup>۱۳</sup> بیرنگ کوهدامنی، «قاری عبدالله، سیمای تابناک شعر و اندیشه معاصر»، *عرفان*، شماره ۳-۴ (۱۳۶۲)، ۹۵.

نشان‌دهندهٔ تبحرش در شعرشناسی ادب کلاسیک فارسی است، بل در دریافت‌های کم‌پیشینه و بدیع وی در ساحت نقد ادبی به منزلهٔ بخشی پویا و زاینده از دانش ادبیات نیز هست. دیدگاه قاری در زمینهٔ نقد ادبی بی‌گمان امروزه به پرسش کشیده می‌شود، چرا که راه‌کردهای نوینی در زمینهٔ نقد سراغ شده است و نظریه‌های جدید بُن‌مایه‌های نقد کهن را کم‌وبیش متزلزل ساخته است، ولی از این امر نمی‌توان چشم پوشید که نقد ادبی از رهگذرهایی چند در ساختار رسمی نهادینه‌شدهٔ خود تاکنون نیز مرهون تلاش و تکاپوی بزرگانی چون قاری عبدالله است. نکته‌یابی‌های قاری در این رساله بر منطق ویژهٔ شاعرانه تأکید می‌گذارد و استفادهٔ آگاهانهٔ شاعران از صناعات و آرایه‌های ادبی، تشبیه، استعاره، طباق، کنایه، مجاز، تناسب و از همه برجسته‌تر توارد—که در گونهٔ دقیق آن با مفهوم “بینامتنی” در نقد جدید همخوانی ژرف و شگرفی دارد—در شعر کلاسیک را می‌کاود و می‌شکافد. نگرشی چنین در کانون پذیرفته‌شدهٔ نقد و نظریهٔ ادبی معاصر در زبان فارسی به اصلی پایدار مبدل شده است و از مایه‌های فراوان ذوقی و تحلیلی نیز برخوردار بوده است. از همین روست که محمدرضا شفیعی کدکنی، شاعر معاصر، که در عرصهٔ تصحیح متون کهن و پژوهش‌های ادبی فعالیت‌های ارزشمندی صورت داده است و بر سنت نقدالشعر کهن تسلطی کم‌مانند دارد و با تئوری‌های ادبی نوین نیز هم‌نوایی نشان می‌دهد، در کتاب *شاعری در هجوم منتقدان: نقد ادبی در سبک هندی: پیرامون شعر حزین لاهیجی (۱۳۷۵)*، در فصلی با عنوان “حزین و ناقدان ادبی”، از رسالهٔ “محاكمه در بین خان آرزو و صهبایی” بهره‌ها می‌برد و فراوان نقل می‌کند.<sup>۱۴</sup>

قاری عبدالله ترجمه‌های پُرارجی از عربی و اردو به فارسی دارد، ترجمه‌هایی که “نه تنها بیانگر دقت علمی و رسایی کار مترجم، بل ممثل حسن‌گزینش و چیرگی و توانایی او در تشخیص و تحلیل نزاکت‌ها و دقیقه‌های زبان‌های یادشده و زبان فارسی می‌باشد.<sup>۱۵</sup> پاره‌ای از کتاب‌هایی که قاری به فارسی برگردانده است اینهایند: *مغازی امام واقدی، منطق امام غزالی، سراج‌الصرف، سراج‌النحو، سخن‌دان فارس، مشاهیر ادبای شرق، و فصوص‌الحکم* با عنوان *ترجمان الفصوص*، اثر پُر بها و گرانسنگ شیخ اکبر محی‌الدین ابن عربی. قاری خود در یادداشتی به اهمیت این اثر آخر اشارتی دارد و از دشواری متن اصلی آگاه می‌نماید:

<sup>۱۴</sup> بنگرید به محمدرضا شفیعی کدکنی، *شاعری در هجوم منتقدان: نقد ادبی در سبک هندی، پیرامون شعر حزین لاهیجی* (تهران، نشر آگه، ۱۳۷۵)، ۱۱۸-۳۶۲.  
<sup>۱۵</sup> فرمند، *دو ملک‌الشعراي هم‌روزگار*، ۴۹.

بنده که از سخنان صوفیه کرام به قدر فهم قاصر ذوقی برمی دارم و به کتب صوفیه عقیده دارم، از سال ها به این سو می خواستم *فصوص الحکم* حضرت شیخ اکبر را مطالعه و به لطایف اسرار آن تا اندازه ای محرم شوم. ولی از طرفی علایق دنیوی مانع و از طرفی دشواری کتاب سد راه استفاده ام می شد. گاهی که یگان سطر از آن کتاب مستطاب را مطالعه می کردم، مطلب را چندان نمی فهمیدم و این مشکل از بعض شروح آن هم حل نمی شد، چه شارحین بزرگواران به قدر فهم رسای خویش حاصل مضمون را شرح داده به تجزیه عبارات چندان توجه نفرموده اند.

و اما در یکی از اشارات گذرا ولی شگفتی زای خود، قاری کار ترجمه این اثر را با رویداد تاریخی سرنوشت سازی که افغانستان در پایان دهه نخست سده سیزدهم خورشیدی تجربه می کرد پیوند می زند؛ رویدادی که پایان سلطنت ده ساله امان الله شاه و به قدرت رسیدن حبیب الله کلکانی را پیام می برد:

آشوب و خیم انقلاب افغانستان که از ماه عقب پارسال آغاز و تا امسال سنه ۱۳۴۸ هجری قمری هنوز دوام دارد... من عاجز را هم به شکنجه انزجار طبع و پریشانی حواس مبتلا گردانید... خواستم در عین پریشانی خاطر خود را جمع سازم و به مأمنی گریزم و اندکی از این شکنجه وارهم. مجدداً از این تشویش خود را به مطالعه فصوص مشغول ساختم و محض دانستن خود به ترجمه اش پرداختم و در ظرف چهار ماه کمابیش این ترجمه پایان پذیرفت و نامش را ترجمان الفصوص گذاشتم.<sup>۱۶</sup>

عرفان پژوهان را باور بر آن است که برگردان اثر دشواریابی چون *فصوص الحکم* کاری سهل و ساده نتواند بود. حتی اگر در ترجمه قاری از این کتاب نارسایی هایی هم راه یافته باشد و کمتر ترجمه ای را سراغ توان کرد که از هرگونه نارسایی مبرا باشد بی گمان این متن مترجم ارزش فراوانی دارد و در درک و دریافت بیشتر و رساتر دیدگاه های شیخ اکبر خواننده را مدد خواهد ورزید. واصف باختری که خود از سرایندگان برزنده شعر نیمایی در افغانستان است و در ساحت فلسفه نیز بسیار قدم و قلم زده است، در مقالاتی که در سال ۱۳۷۲ در نشریه ای در کابل به چاپ رسیده است، از اینکه *ترجمان الفصوص* اثر قاری تاکنون اقبال چاپ نیافته است و به ویژه از اینکه "در این سال های پسین ضعف عربیت سوگمندانه شماری از فلسفه پژوهان و

<sup>۱۶</sup> بنگرید به قاری، *کلیات قاری*، ۴۵۸؛ فرمند، *دو ملک الشعرا* هم روزگار، ۵۰.

عرفان‌گرایان جوان و خواستاران جستارها و گفتارهای فلسفی و عرفانی را گریبان گرفته است، دردمندانه یاد می‌کند. او می‌نویسد:

ابن عربی از آن سیماهای شگرف، پرصلابت و آفرین‌برانگیز تاریخ تفکر است که پرداختن به اندیشه‌های او و کالبدشکافی آنها در کشور ما هنوز در آغازین مراحل خویش است. اگرچه باید افزود و با دریغ و درد باید افزود که متجاوز از شش دهه پیش، فرزانه‌مردی چون ملک‌الشعرا قاری عبدالله دست به ترجمهٔ *فصوص‌الحکم* زد و سوگمندانه دفتری چنان گرانسنگ که یادگار و سایهٔ دست‌مردی چنان گرانقدر است، تاکنون انتشار نیافته و شاید سالی چند پس ازین لوت و قوت موران و ماران گردد.<sup>۱۷</sup>

به گفتهٔ پاینده محمد زهیر در مقدمهٔ *کلیات قاری*، نسخهٔ قلمی این اثر بیش‌بها، که مشتمل بر متن اصلی عربی و ترجمهٔ فارسی آن است، به واسطهٔ شخص ملک‌الشعرا به دوست و شاگردش عبدالحق بی‌تاب واگذار شده بود. باید افزود که قاری در روزگار حیات خود بی‌تاب را «استاد» خوانده بود و پس از وفات قاری عنوان «ملک‌الشعرا» به همو رسید. استاد بی‌تاب از نخستین استادان ادبیات دانشگاه کابل بود و در سال‌های آغازین دههٔ ۱۳۴۰، واصف باختری که در آن موقع تازه دریچه‌ای به سوی شعر نیما گشوده بود و تجربه‌هایی در این زمینه عرضه کرده بود، در فاکولتة ادبیات آن دانشگاه پای درس بی‌تاب می‌نشست و دقایق شعر کهن پارسی و صناعات ادبی را از آن استاد و هم‌نسلان و اقران فرزانه‌اش می‌آموخت.

قاری عبدالله حافظ قرآن، عالم دین، و سالک و عارف نیز بود و ویژگی‌هایی چنین در اساتید شعر و ادب در روزگاری که او در آن می‌زیست، هم در افغانستان و هم در سرزمین‌های دیگر فارسی‌زبان، کم‌پیدا نبود. بسیاری از استادان فاضلی که پله‌های دانش ادبی را پیموده و در اوج پیکرهٔ نهاد ادبی نوین پذیرفته شده‌اند و آموزگاران نخستین دانشجویان رشتهٔ ادبیات در نهاد نوین دانشگاه نیز بوده‌اند، خود محصول مدارس کهن و مکاتب سنتی پیشین بوده‌اند و از فرهنگ بیش‌بهای قدیم بهره‌ها داشته‌اند. اگر طرزی در دمشق عثمانی به مدرسه رفته بود و با فرهنگ اروپایی از راه زبان ترکی آشنا شده بود و به همکاران جوان خود در *سراج‌الاخبار* از معارف جدید و آموزش اروپایی و سبک و سلک نگارش در زبان‌های فرنگی سخن می‌زد،

<sup>۱۷</sup> واصف باختری، «رستاخیز ابن عربی در قلمرو وجود»، *جریدهٔ قلم*، سال ۴ (۳۱ سنبله ۱۳۷۲)، ۱؛ برگرفته از واصف باختری، *سی مرغی که سیمرغ نشند* (کابل: انتشارات عازم، ۱۳۹۵)، ۱۴۷.

قاری عبدالله و هم‌نسلان وی نمونه‌های برازنده از فرهیختگانی بودند که در دامان فرهمند فرهنگ کهن بزرگ شده بودند و بر ضرورت پیوستاری آن در فرهنگ معاصر پا می‌فشرده‌اند، البته بی‌آنکه مظاهر تمدن جدید را یکسره بیگانه انگارند و نفی کنند. چنان که پیش‌تر یاد شد، بی‌جهت نیست که در فرایند آفرینش ساختمان کارکردی ادبیات معاصر در سدهٔ اخیر در افغانستان، نقش محمود طرزی شکوهمند و پیشتاز بوده است، ولی در نهادینه‌سازی ادبیات همچون بنیادی نوین که همزمان اعتبار خود را وامدار سنت پُربار و درازدامن ادبیات کهن فارسی بوده است، قاری عبدالله و همکاران سرشناسش نقشی بزرگ و نفوذی کم‌مانند داشته‌اند. مفهوم امروزین ادبیات در افغانستان با وصف سال‌های حسرت‌بار جنگ خانه‌برانداز کنونی که بنیادهای فرهنگی را در کشور به بن‌بست کشیده است، تا هنوز در فضایی که قاری در ایجاد آن سخت کوشیده بود و تلاش ورزیده بود، نفس می‌کشد.

قاری عبدالله استاد مسلم شعر کهن فارسی بود و شاعران بسیاری زیر نظر وی بالیدند و شهره شدند و ادیبانی چند از خوان دانش شعرشناسی و ادب‌شناسی وی بسا نواله چیدند. شاید بتوان گفت که عرصهٔ شعر، از جمع عرصه‌هایی که وی در آنها به کمال رسیده بود، جولانگه کوتاهی برای آفرینندگی و خلاقیت ادبی قاری عرضه می‌کرد. با این وصف، همانند بسیاری از سخنوران پیشین، قاری از ستایش "طبع روان" خود یاد می‌کند و بدان می‌بالد. به بیت‌های زیر نگاه کنید:

مگر طبع روانت ملتزم معنی بود قاری  
که غواص نفس هر دم ازو گوهر برون آرد<sup>۱۸</sup>

غوطه‌ها خورده چو غواص به گرداب خیال  
قاری از بحر سخن تا دُر شهوار رسید<sup>۱۹</sup>

قاری خوش‌گو چو لاف نکته‌پردازی زند  
شاهد طبع روان فکر خداداد آورد<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۸</sup> قاری، *غزلیات ملک‌الشعرا*، ۲۴۲؛ از غزلی با مطلع "ز شوقش بر تن غمدیده هر مو سر برون آرد / صف مژگان خون‌ریز تو چون خنجر برون آرد."

<sup>۱۹</sup> قاری، *غزلیات ملک‌الشعرا*، ۲۷۴؛ از غزلی با مطلع "دلیم از دست تو رسوایی بسیار کشید / باز حرف من و تو بر سر بازار کشید."

<sup>۲۰</sup> قاری، *غزلیات ملک‌الشعرا*، ۲۷۳؛ از غزلی با مطلع "هر زمان کز لعل خاموشش دلم یاد آورد / سینه چاکی‌ها چو نی ما را به فریاد آورد."



شاید بتوان گفت که در گستره سرایش شعر، قاری با گونه‌ای ناهمسازی و تناقض‌نمایی برمی‌خورد. او از یک‌سو، به تبعیت و استقبال از شاعران کهن که با دیوان شعرشان همدم و محشور بود، در سرایش غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و مخمس و مدیحه برای پادشاهان و امیران و مرثیه و استخراج ماده تاریخ طبع‌آزمایی می‌کرد و از سوی دیگر، با نظریه ادبی محتوامحور بزرگان هم‌عصر خویش چون محمود طرزی هم‌نوایی نشان می‌داد و در برابر تحولات و تغییرات سیاسی و اجتماعی روزگار خویش نیز خاموشی اختیار نمی‌کرد و گاهی تا سرحد ساده‌نویسی جلو می‌رفت. او خود بدین امر اشارتی دارد:

محیط سبک قدیم من از رواج انداخت  
اگرچه خاصه به سبک قدیم بود ادیب  
بلی محیط چنین انقلاب‌ها دارد  
همیشه طور جهان است این فراز و نشیب

فرمند، اما، هر چند از کوشش قاری "در پاسداری از سنت‌ها و ارزش‌های دیرینه و الوای شعر فارسی و اصالت‌های این هنر" داد سخن می‌دهد، بی‌درنگ می‌افزاید که "شاعری کمترین هنر [ملک‌الشعرا] به شمار می‌رود."<sup>۲۱</sup> بی‌گمان این‌چنین داوری خود فرآورده‌ای است که در پدید آوردن و بافتن و آراستن آن بزرگانی همچون ملک‌الشعرا قاری عبدالله نقشی بسزا داشته‌اند؛ "سره و ناسره" و "والا و کهتر" پنداشتن شعر بر مبنای ذوق انفرادی منتقد هم‌زمان با تأکید بر پایبندی به چارچوب از پیش پرداخته جمال‌شناسی، و ساختار و محتوای آفرینش ادبی، که امروزه در نقد ادبی فارسی امری نهادینه و اصلی پذیرفته شده است.

قاری عبدالله در ارزش‌گذاری و ارزشیابی شعر فارسی و هر اثر ادبی بر این نکته پا می‌فشرد که چیرگی بر ساخت‌مایه‌های معیاری زبان فارسی، احاطه بر آرایه‌های بیانی و بدیعی و بلاغی کلام، شناخت دقیق زیباشناختی شعر فارسی، دانستن پایگاه و پیشینه تاریخی ادبیات، آگاهی از چندی و چونی شیوه‌ها و مکاتب کهن ادبی، و تسلط بر معیارهای پذیرفته‌شده کانون فراگیر ادبی از هر رهگذری در بهکرد آفرینش شاعرانه مدد می‌گیرد و به ارزش آن می‌افزاید. یکی از راهکارهای ایجاد فضای پرورش و گسترش چنین آموزه‌هایی بنیاد گذاردن و پایه افراختن نهاد یا نهادهایی خواهد بود که نگرش ادبی را بر مبنای معاییر برشمرده محک زند، پژوهش ادبی را سامان

<sup>۲۱</sup> فرمند، دو ملک الشعراي همروزگار، ۵۲.

بخشد، و آموزش ادبی را تبویب و تدوین و تکثیر کند و پیوسته فراگیرتر سازد و بر پیمانه آن بیفزاید. قاری عبدالله در گذاشتن پایه‌ها و مایه‌های آغازین نهادینه‌سازی ادبیات، حتی اگر به گونه ابتدایی و ناپخته آن، سهمی اساسی داشت. شاگردان و ارادتمندان او که در دبستان قاری آموزش دیده بودند و از خوان دانش وی در گستره ادبیات فارسی فراوان چیده بودند، راهی که او پیش نهاده بود در نور دیدند و در نهادینه ساختن ادبیات گام‌هایی بلند برداشتند.

تذکار این نکته لازم می‌نماید که پیدایی نهاد فراگیر ادبی از ویژگی‌های دوران گذار جامعه است و در ارتباط با بافت اجتماعی-فرهنگی و مرکزیت سیاسی بیش از پیش رخ می‌نماید و رنگ و رونق می‌یابد. از همین روست که مرکزیت سیاسی در قالب دولت-ملت مدرن تا آنجا که مقدر است، از نهاد ادبی نیز در ایجاد و ماندگاری مشروعیت خود استفاده می‌کند و همواره می‌کوشد تا همزمان با رشد و کمال نهاد ادبی پایه‌های فرهنگی مشروعیت سیاسی نیز مستحکم‌تر شود. بی‌جهت نیست که در فرایند پیدایی و پابندگی ادبیات به منزله نوعی نهاد نیرومند فرهنگی-اجتماعی، جایگاه مرکزیت و قدرت دولت حاکم را نمی‌توان از نظر دور داشت. میان پیدایش و ظهور نهاد ادبی و تقلاي دستگاه سیاسی و دولتمردان حاکم در افغانستان معاصر برای کسب مشروعیت فرهنگی و داعیه تاریخ کهن که ممیزه وجودی ساختار دولت-ملت امروزمین است، رابطه‌ای تنگاتنگ می‌توان یافت. آنچه سزاوار تعمق است اینکه در چند دهه اخیر که ساختار سیاسی در کشور کم‌وبیش دستخوش فروپاشی شده است و نهاد دولت ناتوان گشته است، نهاد ادبی، اما، همچنان پابرجا مانده است و در غیاب حمایت و پشتگرمی مستقیم دستگاه حاکم سیاسی باز هم به جلو تاخته است. کاوش بیشتر در زمینه دریافتن انگیزه‌های چنین پدیده‌ای، که هم به سرشت آفرینش ادبی نظر داشته باشد و هم به دلایل فرادبی توجه کند، مستلزم تحقیق و تأمل بیشتر است و نگارنده این مأمول را به فرصت دیگری حواله می‌کند.